

عروج حضرت عیسی علیه السلام؛ دیدگاه‌ها، چالش‌ها و رویکرد نو به مسأله*

کاووس روحی برندق (نویسنده مسؤول)**

علی صفری***

چکیده:

قرآن کریم موضوع وفات و رفع عیسی علیه السلام را در پنج آیه مطرح کرده است. اطلاق کلمه «توفی» در قرآن بر مرگ و خواب موجب شده است که مفسران در تبیین وفات عیسی علیه السلام و کیفیت آن دچار اختلاف شوند. این مقاله بعد از گردآوری و نظام‌بخشی دیدگاه‌های تمام مفسران شیعه و اهل تسنن در این باره، با روش تحلیل محتوای کیفی (توصیفی - تحلیلی)، به تجزیه و تحلیل و نقد استدلال‌های مفسران پرداخته و سرانجام با تکیه بر روش تفسیر قرآن به قرآن، به این نتیجه دست یافته است که اقتضای جمع میان آیات قرآن این است که حضرت عیسی علیه السلام به صورت زنده، توأمان با جسم و روح به آسمان رفع و توفی شده است و دیدگاه‌های دیگر از جمله احتمال مرگ طبیعی و عادی حضرت عیسی علیه السلام پیش از عروج جسم او به آسمان که در عرض احتمال‌های دیگر در ضمن دیدگاه دو مفسر بزرگ معاصر شیعه (علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی) مطرح شده است، غیر قابل پذیرش می‌باشد.

کلیدواژه‌ها:

حضرت عیسی علیه السلام / توفی / رفع / جسم / روح

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۱، تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۶/۳.

k.roohi@modares.ac.ir

** استادیار دانشگاه تربیت مدرس

a.safari@modares.ac.ir

*** استادیار دانشگاه قرآن و حدیث

طرح مسأله

یکی از پیامبران اولوالعزم که خداوند در قرآن کریم به ماجراهای شگفت‌انگیز از ولادت تا پایان زندگی او اشاراتی دارد، حضرت عیسی علیه السلام است. از مطالبی که درباره عیسی علیه السلام در قرآن مطرح شده، وفات و رفع ایشان است که در ۵ آیه در قرآن کریم مطرح شده است:

۱- ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ قُمْ وَرَافِعَكَ إِلَىٰ مَوْجِئِكَ وَمُطَهِّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْضِكُمْ فِي مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (آل عمران/۵۵)؛

۲- ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (نساء/۱۵۷)؛

۳- ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (نساء/۱۵۸)؛

۴- ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (مائده/۱۷)؛

۵- ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ (مریم/۳۳).

سه آیه اول سخن خداوند درباره وفات عیسی علیه السلام است و دو آیه آخر نقل سخن ایشان. در آیه ۵۵ سوره آل عمران، واژه «توفی» و «رفع»، در آیه ۱۵۸ نساء واژه «رفع»، در آیه ۱۱ سوره مائده واژه «توفی»، و در آیه ۳۳ سوره مریم واژه «موت» آمده است.

کلمه «توفی» در قرآن هم بر مرگ اطلاق شده است و هم بر خواب. از طرفی همراهی این واژه در آیه ۵۵ سوره آل عمران با واژه «رفع» و نیز ذکر واژه «رفع» در آیه ۱۵۸ سوره نساء، موجب شده است که مفسران در تبیین وفات عیسی علیه السلام و کیفیت آن دچار اختلاف شده و این حوزه تفسیری معرکه آرا شود. برخی وفات و رفع عیسی علیه السلام را با جسم و روح به آسمان دانسته‌اند، و برخی دیگر این رفع را معنوی دانسته و گفته‌اند عیسی علیه السلام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. همچنین بیان اجمالی قرآن درباره رفع و توفی عیسی از یک طرف و ورود روایات متعدد درباره زنده بودن وی و نیز عقیده مسیحیان مبنی بر مصلوب شدن ایشان و سپس به آسمان رفتن او که تحت تأثیر اناجیل اربعه موجود ایجاد شده، و نیز وجود تفسیرهای مختلف از نحوه عروج عیسی

در میان مسیحیان، سبب اختلاف شدید بین دیدگاه‌های مفسران درباره این آیات و معنای رفع و توفی و نیز کیفیت رفع و توفی عیسی علیه السلام شده است. این اختلافات در جزئیات و حتی کلیات داستان وجود دارد. به‌عنوان مثال، سمرقندی درباره زمان بالا بردن عیسی از مقاتل نقل کرده است که در ماه رمضان و در شب بوده است و از ضحاک نقل کرده است که در روز عاشورا مابین نماز مغرب و عشاء بوده است (سمرقندی، ۳۵۵/۱).

این تحقیق بر آن است تا دیدگاه‌های مفسران شیعه و سنی در زمینه توفی و رفع عیسی علیه السلام را احصا کرده، دلایل هر دیدگاه را نقد و بررسی نموده و دیدگاه برگزیده را در این راستا ارائه نماید. اما در بررسی روایات مربوط به موضوع، به میزان سازگاری آنها با آیات قرآن بسنده شده است و تحلیل سندی و نیز تحلیل متن و محتوای مشروح آنها، نگارش مقاله دیگری را می‌طلبد.

مفهوم‌شناسی «توفی» و «رفع» و تفاوت آنها

توفی از ریشه «وفی» به‌معنای تمام کردن و کامل کردن است (فراهیدی، ۴۱۰/۸؛ ابن فارس، ۱۲۹/۶؛ راغب اصفهانی، مفردات، ۸۷۸). کلمه «وفاء» به‌معنای اتمام عهد و پیمان هم از این ریشه است (ابن فارس، ۱۲۹/۶). مصدر «توفی» به‌معنای گرفتن چیزی به‌طور تام و کامل است و در قرآن هم به‌معنای مرگ و هم به‌معنای خواب به‌کار رفته است؛ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (زمر/۴۲) (ابن فارس، ۱۲۹/۶؛ راغب اصفهانی، مفردات، ۸۷۸؛ طباطبایی، ۲۰۶/۳). در این باره ثعلبی ذیل آیه ۱۱ مائده از حسن بصری نقل می‌کند که وفات در قرآن سه نوع است: به‌معنای مرگ؛ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ (زمر/۴۲)، به‌معنای خواب؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ﴾ (انعام/۶۰)، و به‌معنای رفع ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ﴾ (آل‌عمران/۵۵) (ثعلبی، ۱۲۹/۴).

اما «رفع» در لغت به‌معنای بلند کردن و بالا بردن است (ابن فارس، ۴۲۳/۲؛ فیومی، ۲۳۲/۲). این واژه در قرآن هم درباره محسوسات به‌کار رفته؛ مانند آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (حجرات/۲)، و هم درباره امور معنوی؛ مانند

آیه ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ (زخرف/۳۲) و آیه ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (مجادله/۱۱) (راغب اصفهانی، مفردات، ۳۶۰؛ مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۸۳/۴).

به مناسبت آیه ﴿إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ﴾ (آل عمران/۵۵) که در آن «رفع» و «توفی» در کنار هم ذکر شده، اگرچه آن گونه که ثعلبی بدان تصریح کرده، این دو واژه در معنای تفسیری مترادف هستند (ثعلبی، ۱۲۹/۴) و در ادامه طی بحث تفسیری خواهد آمد، اما درباره رابطه معنایی ریشه «رفع» و «وفی» از نظر لغوی با وجود جست‌وجوی پیگیر، دیدگاهی از اهل لغت در این باره یافت نشد. با این حال، می‌توان گفت با وجود تقارب معنایی ریشه «رفع» و «وفی»، با توجه به آنکه محور اصلی معنای ریشه در «رفع» بالا بردن و در «توفی» کامل ستاندن می‌باشد، تفاوت این دو در این است که در نسبت بین بالا برنده و بالا برده شده و فاصله بین مبدأ و مقصد، در «رفع» تأکید بر رساندن شخص و یا چیز بالا برده شده از پایین به بالا و از مبدأ به مقصد است، و در «توفی» تأکید بر گرفتن شخص و یا چیز از بالا می‌باشد.

دیدگاه‌های مفسران درباره توفی و رفع

برخی از مفسران درباره وفات و رفع عیسی ﷺ نظری ارائه نمی‌کنند. سید قطب کیفیت وفات و رفع عیسی ﷺ را از امور غیبی می‌داند که داخل در متشابیهاتی است که تأویل آنها را جز خداوند نمی‌داند. او معتقد است در بحث درباره این مطالب، فایده علمی و عملی وجود ندارد (سید قطب، ۴۰۳/۱ و ۸۰۲/۲؛ قرشی، ۸۸/۲ و ۴۸۸؛ مغنیه، ۷۱/۲ و ۴۸۵). عزت دروزه نیز آیه ۵۵ آل عمران را در مقام بیان فضل و کرامت عیسی ﷺ نزد خدا می‌داند، نه اینکه هدف آیه توضیح یک واقعه‌ای باشد. وی توقف در این حد بدون هیچ‌گونه زیادت و تخمین دیگر را اولی می‌داند (دروزه، ۱۵۷/۷).

برخی دیگر از مفسران فایده‌ای برای تحقیق و تدقیق درباره کیفیت وفات عیسی ﷺ نمی‌بینند؛ زیرا از نظر ایشان، این مسأله مربوط به اصول و فروع دین نیست. همچنین معتقدند بحث در این موضوع منتهی به جزم و یقین نمی‌شود (مغنیه، ۷۱/۲ و ۴۸۵).

برخی دیگر عدم تفصیل این جریان از سوی خداوند را دلیل بر عدم بحث و تحلیل درباره آن ذکر کرده‌اند؛ زیرا اگر در آن فایده‌ای بود، خداوند آن را مفصل بیان می‌کرد (شعراوی، ۲۷۹۷/۵). نیز در این میان برخی دیدگاه‌ها نیز به دلیل آنکه نسبت آنها به قرآن به روشنی مردود است، مورد بحث قرار نمی‌گیرد:

۱- سید احمدخان هندی با قرآینی معتقد شده است که عیسی مصلوب شده، اما بالای صلیب جان نداد و او را زنده پایین آوردند و در میان حواریون بود تا به اجل خود از دنیا رفت (طالقانی، ۱۵۸/۵). این دیدگاه بی‌سابقه و مخالف با عقاید یهود و نصارا و با ظواهر بعضی از آیات قرآن است (همان).

۲- برخی توفی در آیه ۵۵ سوره آل عمران را به معنای قبول عمل عیسی علیه السلام توسط خداوند دانسته‌اند (مکی بن ابی طالب، ۱۰۳۳/۲) که به دلیل هماهنگ نبودن با لفظ آیه و خلاف ظاهر بودن (اندلسی، ۱۷۷/۳)، مورد بحث قرار نمی‌گیرد؛ زیرا لازمه آن، در تقدیر گرفتن چند کلمه محذوف در آیه است که خلاف ظاهر است و دلیلی معتبر برای حمل آیه بر این معنای خلاف ظاهر نیست.

۳- برخی توفی را به معنای به انجام رسانیدن تعهد و اتمام عمل کردن به پیمان و نه مرگ، و رفع را به معنای رفعت روحانی و بلند قرار دادن مقام معنوی دانسته‌اند (مصطفوی، تفسیر روشن، ۲۳۳/۴ و ۳۰۳/۶). با وجود آنکه یکی از معانی توفی اتمام تعهد است، اما این معنای اصلی کلمه نیست، بلکه از مصادیق آن به شمار می‌رود. اما در مورد معنای رفع در یکی از احتمال‌های آینده بحث خواهد شد.

۴- برخی از مفسران با توجه به آیه **﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾** (زمر/۴۲)، مراد از توفی در آیه ۵۵ سوره آل عمران را خواب دانسته‌اند؛ بدین معنا که خداوند عیسی علیه السلام را در خواب به آسمان برده است (مکی بن ابی طالب، ۱۰۳۳/۲؛ طبری، ۴۵۶/۶؛ ماوردی، ۳۹۷/۱؛ سمعانی، ۳۲۴/۱؛ راغب اصفهانی، تفسیر الراغب، ۵۹۱/۲؛ نسفی، ۲۵۹/۱؛ ابوالسعود، ۴۳/۲). اما همان‌گونه که توفی به معنای خواب به کار رفته است، به معنای موت نیز به کار رفته است و از مجموع کاربردهای این کلمه روشن می‌شود که ظهور در موت دارد، بنابراین حمل آن بر معنای خواب خلاف ظهور است که نیازمند قرینه است و در اینجا قرینه‌ای بر آن نیست.

در هر حال دیدگاه‌های مهم در موضوع بحث که شایستگی پژوهش را دارد، بدین قرار است.

۱. قرب معنوی و بی‌نیازی از لوازم جسمانی

برخی از مفسران توفی را به معنای گرفتن و زدودن شهوات نفسانی از عیسی علیه السلام دانسته‌اند. ابوالفتوح رازی این را قولی لطیف دانسته (ابوالفتوح رازی، ۳۵۳/۴) و ثعلبی آن را تحسین کرده است (ثعلبی، ۸۱/۳؛ نیز رک: راغب اصفهانی، تفسیر الراغب، ۵۹۲/۲؛ ابوالسعود، ۴۳/۲). بر اساس این دیدگاه، رفع عیسی علیه السلام به آسمان صورت گرفته است و ایشان در سلک ملائکه درآمده است.

۲. غیبت و مخفی شدن از دید مردم

آیت‌الله جوادی آملی به عنوان احتمال مطرح نموده است که ممکن است مراد از توفی، غیبت و مخفی شدن از دیگران باشد؛ همانند غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام؛ یعنی خداوند روح و بدن عیسی علیه السلام را با حفظ حیات، از دیدگان بشر پنهان کرده است، پس او زنده و در انتظار ظهور است. البته کسی که از دیدگان نهان است، مسؤولیت رسالت و راهبری جامعه را ندارد، هرچند مسؤولیت تکوینی و فردی را دارد (جوادی آملی، ۳۲۰/۲۱).

۳. رفع به صورت زنده با جسم و روح

برخی از مفسران «توفی» در آیه **﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا فَارْتَقِ وَصَلِّ إِلَيْنَا﴾** (آل عمران/۵۵) را به صورت زنده بالا رفتن حضرت عیسی علیه السلام دانسته و گفته‌اند خداوند عیسی را در حالی که زنده بود، بالا برد (مجاهدبن جبر، ۲۹۶/۱. نیز رک: فراء، ۲۱۹/۱؛ طبری، ۴۵۸/۶؛ ثعلبی، ۸۰/۳).

۴. وفات به معنای موت

گروهی از مفسران معتقدند توفی بر معنای ظاهر خود، یعنی مرگ عادی باقی است و رفع بعد از توفی است که همان رفع روح است (ابوالفتوح رازی، ۳۵۰/۴ و ۲۲۰/۷).

رشیدرضا، ۲۶۰/۳؛ مصطفوی، التحقیق، ۱۸۴/۴). این مفسران معنای متبادر از عبارت «متوفیک و رافعک الی» در آیه ۵۵ آل عمران را اماته و میراندن عیسی علیه السلام و قرار دادن بعد از مرگ در یک جایگاه رفیع نزد خداوند دانسته و این مطلب را فهم یک خواننده خالی‌الذهن و غیر مطلع از روایات و اقوال می‌دانند (رشیدرضا، ۲۶۰/۳). از نظر این گروه، رفع بعد از توفی است که همان رفع روح است. اینان در پاسخ به اشکال احتمالی بر خطاب به شخص عیسی علیه السلام در «رافعک» و اراده روح او می‌گویند: «ایرادی در خطاب به شخص و اراده روح او نیست؛ زیرا حقیقت انسان همان روح اوست» (همان).

در هر حال بر اساس این دیدگاه، کلمه «توفی» ظهور در موت دارد و باید بر ظهور خود باقی بماند و روایات را باید تأویل کرد. از نظر این گروه اینکه دیگر مفسران این کلمه را به معنای دیگری چون خواب و قبض و غیره گرفته‌اند، به‌خاطر وجود روایاتی است که در این باره رسیده، اما بهتر است روایات را تأویل کرده و آیه بر ظاهر خود باقی بماند (ابن عاشور، ۱۰۸/۳ و ۲۷/۵).

این گروه درباره ورود روایات رفع و نزول عیسی علیه السلام در آخرالزمان دو گونه پاسخ می‌دهند. اول اینکه روایات اخبار آحاد هستند (که ظنی هستند) و در امر اعتقادی تنها دلیل قطعی و یقینی معتبر است و در این باب حدیث معتبر وجود ندارد. دوم اینکه روایات نزول عیسی علیه السلام و حکمرانی او در آخرالزمان را به غلبه روح و سرّ رسالت او بر مردم تأویل می‌کنند؛ بدین صورت که عیسی علیه السلام آنها را از جمود در ظواهر شریعت و بازماندن در پوسته و قشر دین بازداشته و اسرار و باطن شریعت را برای مردم بیان می‌کند (رشیدرضا، ۲۶۰/۳. سایر موارد را بنگرید در: مکی بن ابی طالب، ۱۰۳۳/۲؛ طبری، ۴۵۷/۶؛ ماوردی، ۳۹۷/۱؛ سمعانی، ۳۲۴/۱؛ راغب اصفهانی، تفسیر الراغب، ۵۹۱/۲؛ ابوالسعود، ۴۳/۲). البته پاسخ دوم مخالف ظاهر روایات وارده در این باره است؛ زیرا خود قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای بیان اسرار و حکمت‌های شریعت و دین کافی بوده و دیگر نیاز به مصلحی و رای اینها نیست (رشیدرضا، ۲۶۰/۳).

نقد دیدگاه‌ها و اثبات دیدگاه برگزیده

برای اثبات نظریه برگزیده، نخست استدلال‌های مفسران اعم از استدلال‌هایی که خود آورده و یا استدلال‌هایی را که می‌توان به سود آنها اقامه کرد، ذکر و نقد نموده و در ادامه، به تثبیت دلایل دیدگاه برگزیده این مقاله می‌پردازیم.

تحلیل و نقد دیدگاه‌های مفسران

الف) به‌طور خلاصه، دلایل دیدگاه نخست که قائل به قرب معنوی و بی‌نیازی از لوازم جسمانی می‌باشد، بدین قرار است:

۱- چون عیسی علیه السلام به آسمان برده شد، از این رو طبع او مانند طبع ملائکه که منزله از شهوات نفسانی هستند، قرار داده شد (ابوالفتوح رازی، ۳۵۳/۴؛ ثعلبی، ۸۱/۳).

۲- دلیل دیگری که علامه طباطبایی بر اثبات رفع معنوی ذکر کرده است، مقید شدن رفع به «الی» در سوره آل‌عمران است که از نظر ایشان، نشان‌دهنده معنوی بودن رفع است. در حالی که این دلیل ابتدا نیازمند اثبات این است که عیسی علیه السلام به آسمان و نزد ملائکه رفته است. علاوه بر اینکه در لفظ توفی، دلالتی بر این معنا نیست و به عبارت دیگر، این معنا خلاف ظاهر است که دلیلی بر آن نیست.

۳- دلیل دیگر به سود این دیدگاه این است که مقید شدن رفع به «الی» در سوره آل‌عمران از نظر ایشان، نشان‌دهنده معنوی بودن رفع است. این دلیل نیز به‌نظر می‌رسد صحیح نباشد؛ زیرا در قرآن، خداوند درباره معاد و قیامت نیز تعبیر به بازگشت «الی الله» فرموده است (بقره/۲۸، مائده/۴۸، مائده/۱۰۵، هود/۴)، در حالی که قطعاً معاد جسمانی را شامل می‌شود. آیت الله جوادی آملی در نقد این دیدگاه می‌گوید:

«نمی‌تواند مراد از رفع، ترفیع درجه باشد؛ یعنی خدای متعال به وی رفعت مکانت بخشیده، همان‌گونه که برخی بندگان را رفعت مرتبت می‌بخشد؛ زیرا رفعت معنوی برای حضرت عیسی علیه السلام همیشه بوده و هست، چنان‌که برای انبیا و اولیای دیگر نیز هست، در حالی که تعبیر «بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ» فقط درباره حضرت مسیح علیه السلام است و این گونه نیست که اگر وجود جسمانی او در میان مردم باشد، رفعت معنوی نداشته باشد (و لازم باشد برداشته شود).» (جوادی آملی، ۳۱۹/۲۱)

ب) دیدگاه دوم که قائل به غیبت و مخفی شدن از دید مردم است، با ظهور کلمه توفی منافات دارد، چنان‌که با ظواهر برخی از روایات که عبارت نازل شدن عیسی علیه السلام در آخرالزمان در آنها آمده است، منافات دارد.^۱ از این گذشته، با آنچه از قول عیسی علیه السلام در آیه ۱۱۷ سوره مائده (وَ كُنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ) نیز منافات دارد؛ زیرا غیبت خود نوعی حضور است؛ به این معنا که مردم از درک محضر او غایب‌اند، ولی او بر مردم و احوال آنها آگاه است (مانند امام عصر علیه السلام) که در این صورت، این دیدگاه با این آیه منافات دارد؛ زیرا عیسی علیه السلام در این آیه می‌گوید: «من تا زمانی که در میان آنها بودم، بر آنها شاهد بودم، اما از زمانی که مرا توفی نمودی، تو خود بر آنها مراقب بودی». و اینکه گفته شود عبارت «ما دمت فیهم» بیانگر آن است که حضرت عیسی علیه السلام به نقطه دیگر به‌دور از مردم انتقال یافته است، اگرچه موافق ظهور بدوی جمله است، ولی خلاف مفاد سیاق آیات می‌باشد.

ج) اما مهم‌ترین دلایل دیدگاه سوم (رفع به‌صورت زنده و با جسم و روح حضرت عیسی علیه السلام) و نقد آنها عبارت است از:

۱- روایات متواتری بیان می‌کند عیسی علیه السلام در آخرالزمان نزول کرده و دجال را کشته و بعد از چند سال زندگی در زمین، می‌میرد و مسلمانان بر او نماز می‌خوانند و او را دفن می‌کنند (طبری، ۴۵۸/۶؛ نیز رک: جزایری، ۳۲۳/۱ و ۵۷۱؛ صابونی، ۱۸۷/۱ و ۲۹۲؛ طنطاوی، ۱۲۲/۲؛ جعفری، ۲۶/۳). این استدلال قابل نقد است؛ زیرا هرچند ممکن است ادعای تواتر درباره این روایات صحیح باشد و بر اساس آنها برای ما علم ایجاد شود که عیسی علیه السلام در آخرالزمان به زمین برمی‌گردد، اما این مسأله دلیلی بر رفع عیسی به‌صورت زنده نمی‌تواند باشد؛ زیرا مفاد این روایات تنها نزول عیسی در آخرالزمان را اثبات می‌کند و نه نحوه رفع و توفی او را. به عبارت دیگر، حالات دیگری نیز برای رفع عیسی علیه السلام متصور است که این روایات آنها را نفی نمی‌کند تا اثبات‌کننده این نظر باشد. مثلاً می‌توان گفت که عیسی علیه السلام مرده است و سپس خداوند دوباره او را در آخرالزمان زنده می‌کند. همان‌گونه که بسیاری از اولیای الهی بر اساس عقیده رجعت در آخرالزمان زنده می‌شوند.

۲- خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ دَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ (روم/۴۰). از این آیه برمی‌آید که خداوند تنها یک مرگ را برای انسان‌ها در جریان زندگی مقدر کرده است (طبری، ۶/۶۰/۶۶). این استدلال نیز صحیح نیست؛ زیرا خداوند در آیات دیگر از کسانی خبر داده است که در دنیا دوبار مرگ به آنها رسیده است؛ مانند عزیر نبی که داستان او در آیه ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾ (بقره/۲۵۹) آمده است. عیسی نیز ممکن است به‌عنوان یک استثنا برای این سنت الهی باشد.

۳- گروهی از مفسرانی که اعتقاد به رفع جسم و روح عیسی باهم دارند، به روایت معراج پیامبر صلی الله علیه و آله استناد می‌کنند؛ زیرا در آن آمده است که پیامبر، عیسی و یحیی را در آسمان دوم دیده است (شعراوی، ۲۷۹۶/۵). رشیدرضا در نقد این دلیل می‌گوید:

«اگر این دیدن دلیل بر رفع عیسی علیه السلام با روح و جسم باشد، پس باید دلیل بر رفع روح و جسم یحیی علیه السلام و انبیای دیگری باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن شب آنها را دیده است.» (رشیدرضا، ۱۹/۶)

و این در حالی است که سایر انبیای الهی پیش از این به‌واسطه مرگ طبیعی از دنیا رفته و یا شهید شده‌اند و بنابراین، قطعاً دیدن آنها در معراج به‌معنای دیدن روح و جسم و زنده بودن به حیات جسمانی آنها نخواهد بود.

۴- همان‌طور که تولد عیسی علیه السلام برخلاف قوانین عادی طبیعت بود، پس محذوری وجود ندارد که وفات او نیز به‌صورت رفع با جسم و روح که غیرعادی است، باشد (شعراوی، ۱۵۰۵/۳ و ۲۷۹۴/۵). از سوی دیگر گفته شده است عیسی هنوز زنده است، زیرا خداوند خبر از مرگ وی به ما نداده است و این بعید نیست که خداوند او را به آسمان بالا برده باشد، زیرا مبدأ وجود بشر، آسمان است (همان، ۲۷۹۶/۵). اما این دو دلیل قابل مناقشه است؛ زیرا تولد غیرعادی عیسی نمی‌تواند دلیل بر موت غیرعادی او باشد، علاوه بر اینکه خداوند در قرآن از تولد غیرعادی انبیای دیگری چون اسحاق و یحیی خبر داده است، اما موت آنها عادی بوده است. درباره دلیل دوم نیز باید گفت که اگر مبدأ بودن آسمان برای بشر دلیل بر رفع عیسی با جسم و روح است، پس باید دلیل

برای رفع جسم و روح هر بشر دیگری نیز باشد که می‌دانیم چنین نیست. علاوه بر اینکه مراد از آسمانی که مبدأ بشر است، آسمان مادی نیست.

۵- از عبارت ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ (نساء/۱۵۷-۱۵۸) برمی‌آید که رفع عیسی علیه السلام با جسم و روح بوده است؛ زیرا رفع با «بل» اضرابیه در مقابل قتل و به صلیب کشیدن شده آمده است و این در حالی است که اگر مراد از رفع تنها با روح باشد، این مقابله صحیح نخواهد بود؛ زیرا رفع با روح ممکن است که با آن دو جمع شود و بنابراین مقابل آنها نخواهد بود (طنطاوی، ۱۲۲/۲). عبدالاعلی سبزواری نیز در این باره می‌گوید:

«کلمه اضراب (بل) در این آیه دلالت بر این دارد که عیسی علیه السلام با جسم و روح رفع شد؛ زیرا در آیه قبل خداوند قتل و صلب را از بدن وی نفی کرد و در آیه بعد اضراب از آن دو نمود. پس بنابراین حیات را برای او اثبات کرده است و اینکه خداوند متعال او را با روح و جسم بالا برده است و اگر رفع را تنها به روح مختص بدانیم، دیگر مزیتی از این جهت برای عیسی باقی نمی‌ماند، زیرا روح هر مؤمنی بعد از توفی به سوی خدا بالا می‌رود.» (سبزواری، ۱۲۰/۱۰ و ۱۴۷؛ نیز رک: داورپناه، ۴۸/۹)

در پاسخ به این سخن باید گفت صورت دیگری برای رفع می‌توان تصور کرد و آن موت عادی است که در آیه ذکر نشده است؛ زیرا در آیه تنها قتل و صلب ذکر شده است. به عبارت دیگر، اگرچه خداوند در این آیه قتل و صلب را از عیسی علیه السلام نفی کرده است، اما این دلیل بر رفع با روح و جسم نمی‌شود؛ زیرا موت را که نوع دیگری از توفی است، نفی نکرده است.

۶- این دیدگاه قول جمهور علماست و همچنین با کراماتی که خداوند به عیسی علیه السلام روا داشته است، تناسب دارد (طنطاوی، ۱۲۲/۲). در پاسخ به این دلیل باید گفت: اینکه گفته است این دیدگاه قول جمهور علماست، چنین نیست؛ زیرا همان‌طور که در ادامه ذکر می‌شود، دیدگاه‌های دیگری در این زمینه در میان مفسران مطرح است. همچنین تناسب ادعا شده با دیگر کرامات عیسی علیه السلام روشن نیست؛ زیرا انبیای دیگر نیز دارای کراماتی از طرف خداوند بودند، اما توفی آنها چنین نبوده است. از این

گذشته، استدلال و تمسک به اجماع در این گونه مسائل نظری، بدون دلیل است. نیز از نظر دیگر، از آنجا که این اجماع قطعاً با تکیه بر آیات و روایات شکل گرفته است، یک نوع اجماع مدرکی بوده و از این نظر نیز تمسک به آن صحیح نخواهد بود.

۷- حمل توفی بر اماته صحیح نیست؛ زیرا میراندن عیسی ﷺ در وقت محاصره چیزی نیست که خداوند آن را به صورت امتنان بیان کند. همچنین بالا بردن او به صورت یک جثه خشک از سخیف‌ترین اقوال است؛ زیرا خداوند آسمان را از اینکه قبر برای جسم مرده‌ها شود، پاک کرده است. و نیز اگر رفع تنها با روح باشد، دیگر چه امتیازی برای عیسی در این باره بر سایر انبیا وجود دارد که آسمان محل ارواح مطهر آنهاست؟ (طنطاوی، ۱۲۳/۲ و ۳۵۱/۴).

در نقد دلایل فوق می‌گوییم اگرچه عدم حمل توفی بر اماته امکان صحت دارد، اما دلیل بر تعیین معنای آن بر رفع با جسم و روح نیز نیست؛ زیرا در این باره آراء و احتمالات دیگری نیز وجود دارد. همچنین درباره رفع با روح و امتیاز عیسی ﷺ بر سایر انبیا می‌توان گفت امتیاز عیسی بر سایر انبیا حتماً در این نیست که روح او همراه با جسم و به صورت زنده رفع شود، بلکه امتیاز معنوی مهم‌تر از امتیاز مربوط به رفع جسمانی است.

۸- دلالت کلمه «متوفیک» بر اخذ روح و جسد باهم، نزدیک‌تر به حقیقت است تا اخذ روح به تنهایی (حسینی شیرازی، ۳۴۵/۱). صاحب تفسیر «الباب التأویل فی معانی التنزیل» نیز به همین دلیل استناد کرده و می‌گوید:

«چون خداوند می‌دانست ممکن است برخی از مردم گمان کنند که آنچه خداوند به سوی خود بالا برد، روح عیسی ﷺ بود و نه جسم او، همان‌گونه که برخی از نصارا پنداشتند، واژه «توفی» را آورد تا دلالت کند بر اینکه عیسی ﷺ با روح و جسمش بالا رفته است.» (خازن، ۲۵۲/۱، نیز رک: فخر رازی، ۲۳۷/۸؛ صادقی تهرانی، ۱۵۶/۵ و ۳۴۶/۲۵)

این دلیل نیز صحیح نیست؛ زیرا قرینه‌ای بر دلالت کلمه «متوفیک» بر اخذ روح و جسم باهم وجود ندارد. هرچند کلمه «توفی» دلالت بر اخذ تام دارد، اما در عبارات قرآنی، ظهور در اخذ روح از بدن و موت دارد، مگر آنکه گفته شود واژه «رافعک»

شرح توفی است، چنان‌که صاحب تفسیر «من هدی القرآن» نیز همین را گفته است (مدرسی، ۵۷۱/۱). توضیح بیشتر در این باره بعد از نقد دیدگاه چهارم خواهد آمد.

(د) دلایل دیدگاه چهارم و نقد آن به شرح زیر است:

۱- قدیمی‌ترین دلیل این گروه، روایات منتسب به ابن عباس است که «توفی» را به معنای موت دانسته است (طبری، ۴۵۷/۶)، اما برخی از مفسران نسبت این قول به ابن عباس را مشکوک دانسته و گفته‌اند حتی در صورت اثبات این نسبت، این قول حجیت ندارد، مگر اینکه آن را به پیامبر نسبت بدهد. و از سوی دیگر حمل توفی بر اماته در این آیات از سیاق به دور است و علاوه بر این، با صریح آیات و نصوص دیگر که دلالت بر زنده بودن جسمانی عیسی دارند، مخالف است (سبزواری، ۳۲۵/۵).

۲- ابوالفتوح رازی ذیل آیه ۱۵۸ نساء نیز درباره دلالت توفی بر اماته می‌گوید: «اگرچه در وضع لغت توفی بر اطلاق قبض باشد، به عرف مخصوص شده است به مرده و این عرفی مستقر است و مستمر، نبینی که آن کس که گوید: فلان متوفی

است، از اطلاق او هیچ مقبوض ندانند.» (ابوالفتوح رازی، ۲۲۰/۷)

و این در حالی است که عرف یادشده، عرف مردم است، نه عرف قرآن.

۳- برخی دیگر از مفسران آیه ۵۵ آل عمران را دارای تقدیم و تأخیر^۲ دانسته و بر آن هستند که «متوفیک» در اصل بعد از «رافعک الی» است و بر این اساس، ابتدا خداوند عیسی علیه السلام را به صورت زنده بالا می‌برد و در آخر الزمان او را نازل کرده و بعد از آن، او را توفی می‌کند؛ و بر اساس این قول، توفی همان معنای مرگ را می‌دهد. این سخن را فرآء در معانی القرآن گفته است (فراء، ۲۱۹/۱؛ محمد سبزواری، ۶). ملا فتح الله کاشانی نیز قول به تقدیم و تأخیر در آیه ۵۵ آل عمران را مؤید به وسیله روایات صحیحه می‌داند (کاشانی، ۲۳۶/۲).^۳

اما برخی از مفسران این قول را خلاف ظاهر قرآن دانسته‌اند (عبدالاعلی سبزواری، ۳۲۵/۵؛ رشیدرضا، ۲۶۰/۳). این گروه در پاسخ به ایرادی که بر آنها وارد می‌شود مبنی بر مخالفت ظاهر قرآن در تقدیم «توفی» بر «رفع»، این‌گونه پاسخ می‌دهند که «واو» ترتیب را نمی‌رساند. در پاسخ به این دلیل باید گفت مخالفت در ترتیب ذکر با ترتیب وجودی در کلام بلیغ نمی‌آید، مگر اینکه نکته‌ای وجود داشته باشد؛ اما اینجا نه تنها

نکته‌ای نیست، بلکه رفع دارای اهمیت بیشتری بوده و اقتضا می‌کرد که ابتدا بیاید، پس اگر نیامده، نشان از این دارد که توفی اول است و سپس رفع (رشیدرضا، ۳/۲۶۰).

ابن عاشور نیز درباره وجود تقدیم و تأخیر در آیه می‌گوید:

«در آیه دلالتی بر این نیست که عیسی ﷺ در آخرالزمان می‌میرد، مگر عبارتی که در حدیثی از ابوهیره آمده است که در آخرالزمان می‌میرد و مسلمانان بر او نماز می‌خوانند که ظاهراً این عبارت ابوهیره است که در حدیث درج شده است.» (ابن

عاشور، ۳/۱۰۸)

۴- برخی از مفسران راهکار دیگری را برای اثبات مرگ عیسی ﷺ ابداع کرده و عبارت «اَنتی متوفیک» را به‌عنوان کنایه و تلویح به عصمت عیسی از کشته شدن به دست کفار می‌دانند؛ به این معنا که خداوند به عیسی می‌گوید من خود تو را توفی می‌کنم؛ یعنی تو اکنون از کشته شدن توسط یهودیان در امان هستی. زمخشری «متوفیک» را به‌معنای استیفای اجل دانسته؛ بدین معنا که خداوند می‌فرماید: «من تو را از کشته شدن توسط کفار حفظ می‌کنم و تا اجلی که برای تو قرار داده‌ام، به تأخیر می‌اندازم تا به مرگ طبیعی خود بمیرانم تو را و نه به دست آنها» (زمخشری، ۳۶۶/۱؛ بقاعی، ۴/۲۰؛ فیض کاشانی، ۱/۱۵۲).

طرفداران این دیدگاه دلیل خاصی را برای آن ذکر نکرده‌اند، اما با تأمل می‌توان دریافت دلیل آنها برای ارائه این دیدگاه، تأکید بر عبارت «اَنتی» در «اَنتی متوفیک» است و در حقیقت تأکید در این دیدگاه بر سر بحث توفی و نحوه آن نیست، بلکه گوینده تأکید را در فاعل آن قرار داده است؛ و به نظر می‌رسد گوینده در این دیدگاه، دلالت توفی بر مرگ را مفروغ‌عنه و مسلم گرفته است، در حالی که هذا اول الکلام.

تبیین دیدگاه برگزیده

اینک بعد از نقد دیدگاه‌های رایج می‌گوییم حاصل بررسی و نقد استدلال‌های گذشته توسط مفسران برای دیدگاه‌های مختلف ذکر شده، اثبات نادرستی همه استدلال‌ها به‌جز استدلال دیدگاه قائل به رفع حضرت عیسی ﷺ به‌صورت زنده با

جسم و روح است. اما در این میان، نقل دیدگاه دو تن از مفسران برجسته که در مقام تردید بین اقوال گوناگون ایراد شده است، بسیار قابل ملاحظه است.

یکم: علامه طباطبایی که درباره توفی و رفع عیسی علیه السلام می‌گوید: «کلمه «توفی» صراحت در موت ندارد» (طباطبایی، ۲۰۷/۳). ایشان همچنین مقید شدن رفع به «الی» در سوره آل عمران را نشان‌دهنده معنوی بودن رفع دانسته و در بیان کیفیت رفع عیسی ذیل آیه ۱۵۸ نساء می‌گوید:

«این رفع نوعی تخلیص بوده است که خداوند به وسیله آن، عیسی علیه السلام را از دست یهودیان نجات داده است؛ حال خواه این توفی مرگ عادی بوده باشد، و یا اینکه نه با مرگ عادی و نه با قتل و صلب، بلکه به نحوی دیگر باشد که ما آن را نمی‌شناسیم، و یا اینکه عیسی زنده و باقی به ابقای خداوند باشد، به نحوی که ما نمی‌دانیم که همه اینها محتمل است. همچنین ممکن است خداوند عیسی را توفی کرده و بالا برده و حفظ کند، یا زندگی‌اش را خداوند حفظ کند، به نحوی که با جریان عادی نزد ما منطبق نباشد.» (طباطبایی، ۱۳۳/۵)

دوم: آیت الله جوادی آملی درباره توفی عیسی علیه السلام می‌گوید:

«معنای رفع در جمله «بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» در سه احتمال خلاصه می‌شود:

- ۱- رحلت طبیعی؛ حضرت مسیح علیه السلام به گونه طبیعی رحلت کرده باشد و خدای سبحان روح پاکش را به سوی خود بالا برده باشد.
۲. عروج به آسمان؛ چنان‌که ظاهر برخی روایات بر آن دلالت دارد و هنگام ظهور حضرت حجت بن الحسن علیه السلام، آن حضرت از آسمان فرود می‌آید و به امامت امام زمان علیه السلام نماز می‌گزارد.
۳. غیبت و مخفی شدن از دیگران؛ همانند غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام؛ یعنی خداوند روح و بدنش را با حفظ حیات از دیدگان بشر پنهان کرده است، پس او زنده و در انتظار ظهور است. البته کسی که از دیدگان نماند، مسؤولیت رسالت و راهبری جامعه را ندارد، هرچند مسؤولیت تکوینی و فردی را دارد.»

ایشان در ادامه هر سه را محتمل دانسته و ترجیحی در بین آنها نداده و می‌گوید:

«هیچ برهانی بر استحاله و همچنین دلیل قطعی قرآنی بر تصدیق قطعی یکی از

محمّل‌های سه‌گانه نیست.» (جوادی آملی، ۲۱/۳۲۰)

ایشان همچنین در این باره می‌گویند:

«موضوع مرگ و زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام مطلبی علمی است که اثبات یا نفی آن، نیازمند برهان عقلی یا نقل معتبر است، ولی اقامه برهان عقلی در این مسأله جزئی ممکن نیست؛ چون از دیدگاه عقل، هم رحلت و رجعت او شدنی است، و هم زنده بودن کنونی‌اش؛ چنان‌که دلیل نقلی جزم‌آوری هم در دست نیست.» (همان، ۳۱۲)

مجموع احتمال‌هایی که علامه طباطبایی درباره رفع و توفی حضرت عیسی علیه السلام محتمل دانسته، عبارت‌اند از: ۱- توفی به صورت مرگ عادی؛ ۲- توفی نه با مرگ عادی و نه با قتل و صلب؛ ۳- زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام به صورت غیرطبیعی و ناشناخته؛ ۴- توفی و رفع و سپس حفظ او به نحو ناشناخته و غیرطبیعی؛ و مجموع احتمال‌های آیت‌الله جوادی آملی عبارت‌اند از: ۱- مرگ طبیعی؛ ۲- عروج به آسمان به صورت زنده با جسم و روح؛ ۳- زنده بودن بر روی زمین و غیبت از مردم؛ که ایشان از نظر عقلی، هر سه احتمال را به صورت هم‌عرض محتمل دانسته و وجود دلیل قطعی قرآنی بر تصدیق هر یک را به خصوص نفی کرده است.

اکنون در گام بعدی به نظر می‌رسد اگرچه احتمال عقلی برای پذیرش هر کدام از احتمال‌های ذکر شده توسط این دو مفسر بزرگ وجود دارد، اما با تمسک به «ظهور» آیات شاید بتوان راه چاره را پیدا و مشکل را حل کرد و نیازی به دلیل قطعی به معنای «نص» نخواهد بود. بر این اساس می‌توان گفت اگرچه توفی در آیات مورد بحث به صورت ابتدایی قابل تطبیق بر مرگ یا زنده بودن و یا احتمال‌های دیگر است، اما آنچه از آیات در مورد کاربرد این آیات برمی‌آید، صرفاً یکی از دو مورد ۱- مرگ و یا ۲- توفی به صورت زنده است و احتمال‌های دیگر به دور از ذهن بوده و با بیان بودن سخن خداوند که مقدمه اثبات اعجاز قرآن است، در تنافی است. بر این اساس، احتمال‌های دوم و چهارم در سخن علامه طباطبایی و نیز احتمال سوم در سخن آیت‌الله جوادی آملی کنار گذاشته می‌شود؛ زیرا از آنجا که مسأله توفی و رفع حضرت عیسی علیه السلام یک بار رخ داده و همه آیات مورد بحث به آن اشاره دارد و مسأله توفی و رفع حضرت عیسی در موردی با تعبیر «توفی» و «رفع» هر دو بیان شده است؛ ﴿إِذْ قَالَ

اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ بِذَاتِ الْيَمِينِ ﴿۱۷۱﴾ (آل عمران/۵۵)، و در مورد دیگر فقط با «رفع» از آن تعبیر شده و گفته شده است: ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾ (نساء/۱۵۸)، و در مورد دیگر فقط با عبارت «توفی» از آن تعبیر شده است؛ چنان که می فرماید: ﴿فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (مائده/۱۱۷)، و این عبارت قطعاً از باب تفسیر قرآن به قرآن، شارح یکدیگر به شمار می آیند؛ بر این اساس، مراد از توفی، رفع خواهد بود و این مسأله مردد بودن توفی در میان دو احتمال مرگ طبیعی و زنده توفی شدن را از میان برده و آن را صرفاً در احتمال دوم، یعنی زنده توفی شدن متعین می کند؛ چرا که در جایی از قرآن از مرگ به «رفع» تعبیر نشده است. بنابراین می توان گفت:

- ۱- مراد توفی در این آیات، مردد میان مرگ و یا زنده بالا بردن است.
- ۲- در این آیات از ماجرای حضرت عیسی علیه السلام به رفع تعبیر شده است و توفی در آن به معنای رفع است (با توجه به جمع میان سه دسته آیات).
- ۳- رفع در عرف قرآن به معنای مرگ نیست.
- ۴- نتیجه آنکه قطعاً جمع میان آیات قرآن، نفی رفع و توفی به معنای مرگ و تطابق زنده بالا بردن با جسم و روح است و این همان امری است که روایات بر آن صراحت دارد؛ چنان که در روایتی از امام باقر علیه السلام تصریح شده است که حضرت عیسی علیه السلام نمرده است^۴ (مجلسی، ۳۳۹/۱۴).

نتیجه گیری

در قرآن کریم درباره پایان زندگی عیسی علیه السلام، پنج آیه وجود دارد که عبارت اند از: آل عمران/۵۵، نساء/۱۵۷، نساء/۱۵۸، مائده/۱۱۷، مریم/۳۳. در آیه ۵۵ سوره آل عمران واژه «توفی» و «رفع»، در آیه ۱۵۸ نساء واژه «رفع»، در آیه ۱۱ سوره مائده واژه «توفی»، و در آیه ۳۳ سوره مریم واژه «موت» آمده است.

با بررسی های انجام گرفته در تفاسیر شیعه و سنی ذیل آیات یادشده درباره وفات عیسی علیه السلام، دیدگاه های گوناگونی را می توان مشاهده کرد که نادرستی همه استدلال ها به جز استدلال دیدگاه سوم که قائل به رفع حضرت عیسی به صورت زنده با جسم و روح می باشد، اثبات شد. همچنین روشن شد که احتمال های دوم و چهارم در سخن

علامه طباطبایی و نیز احتمال سوم در سخن آیت‌الله جوادی آملی ناپذیرفتنی است. و سرانجام مقاله به این نتیجه روشن منتهی شد که مراد از توفی حضرت عیسیٰ ﷺ، با توجه به تفسیر قرآن به قرآن، رفع است و اقتضای جمع میان آیات قرآن، نفی رفع و توفی به معنای مرگ و اثبات عروج و صعود حضرت عیسیٰ ﷺ به صورت زنده با جسم و روح می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- این روایات را در جوامع حدیثی شیعه بنگرید در: مجلسی، ۳۴۹/۱۴؛ و در جوامع حدیثی اهل سنت بنگرید در: مقدسی، ۲۲۲.
- ۲- تقدیم و تأخیر یکی از روش‌های بلاغت است و در قرآن کریم نیز که در اوج فصاحت و بلاغت است، به کار رفته است و دانشمندان علوم قرآنی همچون زرکشی در *البرهان فی علوم قرآن* (۳۰۳/۳) و سیوطی در *الاتقان فی علوم القرآن* (۶۲۳/۱)، فصلی را به این عنوان اختصاص داده‌اند.
- ۳- سایر موارد را بنگرید در مکی‌بن‌ابی‌طالب، ۱۰۳۳/۲؛ طبری، ۴۵۸/۶؛ سمرقندی، ۲۱۸/۱؛ ماوردی، ۳۹۷/۱؛ سمعانی، ۳۲۴/۱؛ راغب اصفهانی، تفسیر الراغب، ۵۹۱/۲؛ نسفی، ۲۵۹/۱؛ ابوالسعود، ۴۳/۲.
- ۴- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنٍ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ وَ سَأَقُ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَمَّا مِنْ عَيْسَى فَيُقَالُ إِنَّهُ مَاتَ وَ لَمْ يَمُتْ.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عاشور، محمدبن طاهر؛ التحرير و التنوير، بيروت، مؤسسة التاريخ، ۱۴۲۰ق.
۳. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاييس اللغة، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۰۴ق.
۴. ابوالسعود، محمدبن محمد؛ تفسير ابي السعود، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی‌تا.
۵. اندلسی، ابوحيان محمدبن يوسف؛ البحر المحيط فی التفسیر، بيروت، دار الفكر، ۱۴۲۰ق.
۶. بقاعی، ابراهیم‌بن‌عمر؛ نظم الدرر فی تناسب الآيات و السور، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۷ق.
۷. ثعلبی، احمدبن محمد؛ الكشف و البيان عن تفسير القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۲ق.

۸. جزايري، ابوبكر جابر؛ ايسر التفاسير لكلام العلى الكبير، مدينه، مكتبة العلوم و الحكم، ۱۴۱۶ق.
۹. جعفرى، يعقوب؛ تفسير كوثر، قم، هجرت، ۱۳۷۶ش.
۱۰. جوادى آملى، عبدالله؛ تسنيم، قم، اسراء، ۱۳۸۹ش.
۱۱. حسينى شيرازى، محمد؛ تقريب القرآن الى الاذهان، بيروت، دار العلوم، ۱۴۲۴ق.
۱۲. خازن، على بن محمد؛ لباي التأويل فى معانى التنزيل، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
۱۳. داورپناه، ابوالفضل؛ انوار العرفان فى تفسير القرآن، تهران، كتابخانه صدر، ۱۳۷۷ش.
۱۴. دروزه، محمد عزه؛ التفسير الحديث، بيروت، دار الغرب الاسلامى، ۱۴۲۱ق.
۱۵. رازى، ابوالفتوح حسين بن على؛ روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن، مشهد، بنياد پژوهشهاى اسلامى، ۱۴۰۸ق.
۱۶. رازى، فخرالدين محمد بن عمر؛ مفاتيح الغيب، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۲۰ق.
۱۷. راغب اصفهاني، حسين بن محمد؛ تفسير الراغب الاصفهاني، رياض، مدار الوطن، ۱۴۲۴.
۱۸. _____؛ المفردات فى غريب القرآن، بيروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۱۹. رشيدرضا، محمد؛ تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار)، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰م.
۲۰. زرکشى، محمد بن عبدالله؛ البرهان فى علوم القرآن، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۱۱ق.
۲۱. زمخشري، محمود بن عمر؛ الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاول فى وجوه التأويل، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۰۷ق.
۲۲. سبزواري، عبدالاعلى؛ مواهب الرحمن فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة اهل البيت (عليه السلام)، ۱۴۰۹ق.
۲۳. سبزواري، محمد؛ ارشاد الاذهان الى تفسير القرآن، بيروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
۲۴. سمرقندى، نصر بن محمد؛ تفسير بحر العلوم، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۶ق.
۲۵. سمعانى، ابو مظفر منصور بن محمد؛ تفسير السمعانى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۲۰۱۰م.
۲۶. سيوطى، جلال الدين؛ الإبتقان فى علوم القرآن، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۲۱ق.
۲۷. شاذلى، سيد بن قطب؛ فى ظلال القرآن، بيروت، دار الشروق، ۱۴۱۲ق.
۲۸. شعراوى، محمد متولى؛ تفسير الشعراوى، بيروت، ادارة الكتب و المكتبات، ۱۹۹۱م.
۲۹. صابونى، محمد على؛ صفوة التفاسير، قاهرة، دار الصابونى للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۷ق.

۳۰. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، قم، فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۳۱. طالقانی، محمود؛ پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ش.
۳۲. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۳. طبری، محمدبن جریر؛ جامع البیان فی تأویل القرآن، محقق: أحمد محمد شاکر، بی‌جا، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۰ق.
۳۴. طنطاوی، سید محمد؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره، دار نهضة مصر للطباعة و النشر، ۱۹۹۷م.
۳۵. فراء، یحیی بن زیاد؛ معانی القرآن، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۰م.
۳۶. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۳۷. فیض کاشانی، محمدبن مرتضی؛ الاصفی فی تفسیر القرآن، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۳۸. فیومی، احمدبن محمد؛ المصباح المنیر، بیروت، المکتبة العصرية، ۱۴۲۸ق.
۳۹. قرشی، علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
۴۰. کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، علمی، ۱۳۳۶ش.
۴۱. ماوردی، علی بن محمد؛ النکت و العیون، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا.
۴۲. مجاهدین جبر؛ تفسیر مجاهد، محقق: محمد عبدالسلام أبوالنیل، مصر، دار الفكر الإسلامی الحدیثة، ۱۴۱۰ق.
۴۳. مدرسی، محمدتقی؛ من هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسین ﷺ، ۱۴۱۹ق.
۴۴. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۴۵. _____؛ تفسیر روشن برای عموم طبقات با بیان قاطع از جهت لغات و تفسیر و حقایق، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ش.
۴۶. مغنیه، محمد جواد؛ التفسیر الکاشف، قم، مؤسسه دار الکتب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۴۷. مقدسی، یوسف بن یحیی؛ عقد الدرر فی أخبار المنتظر، قاهره، مکتبه عالم الفكر، ۱۳۹۹ق.
۴۸. مکی بن أبی طالب؛ الهدایة إلی بلوغ النهایة، بی‌جا، جامعه الشارقة، بی‌تا.
۴۹. نسفی، عبدالله بن احمد؛ تفسیر النسفی مدارک التنزیل و حقایق التأویل، بیروت، دار الفنائس، ۱۴۱۶ق.